

## تحلیل نسبت «توخه» یا بخت با «تخنه» در اندیشهٔ ارسطو و مقایسهٔ آن با دیدگاه پلوتارک

مریم صمدیه\*

### چکیده

ارسطو در بیان نسبت میان «تخنه» و بخت، موضعی دوگانه دارد؛ از یکسو در اخلاق نیکوماخوسی تخنه و بخت را به یک معنا دارای موضوعی واحد شمرده و در خطابه نیز بخت را سبب بدست آوردن تعدادی محدود از خیرها از طریق تخنه میدانند. از سوی دیگر، در متافیزیک میان تخنه و تجربه، و بخت و بیتجربگی ارتباط برقرار نموده و تخنه و بخت را نقطه مقابل هم معرفی میکند؛ زیرا معتقد است تجربه، تخنه را بوجود می‌آورد و بیتجربگی انسان را در معرض بخت و اتفاق قرار میدهد. این در حالی است که بررسی اندیشه‌های ارسطو بیانگر این واقعیت است که تخنه نمیتواند ناشی از بخت باشد، زیرا تخنه متضمن شناخت علت است درحالی‌که بخت در دیدگاه ارسطو، علتی بالعرض، نامعین و ناپایدار است. همچنین بررسی رابطهٔ تخنه با «آثیا» یا کشف و گشودگی، نشان میدهد که تخنه نمیتواند حاصل بخت باشد، چراکه از نظر ارسطو، تخنه از جمله فضایل عقلانی است که سبب انکشاف حقیقت میشود و این انکشاف خود نتیجهٔ دانش و آگاهی هنرمند از نتیجهٔ کار خویش است. پلوتارک نیز همچون ارسطو بخت را بعنوان علت میپذیرد، اما برخلاف ارسطو، تخنه را امری میداند که با وجود آن، بخت معنای خود را از دست میدهد. او معتقد است تخنه حاصل خرد آدمی است و بهمین دلیل

۱۷

\* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران؛ samadieh@maragheh.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۴ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1401.13.3.2.9

سال ۱۳، شماره ۳  
زمستان ۱۴۰۱  
صفحات ۳۲-۱۷

نمی‌تواند نتیجهٔ بخت باشد.

**کلیدواژگان:** توخه، بخت، شانس، تخرنه، توانایی عملی، ارسطو، پلوتارک.

\* \* \*

### مقدمه

توخه یا بخت<sup>۱</sup> از جمله موضوعاتی است که همواره ذهن اندیشمندان و فیلسوفان را بخود مشغول داشته است؛ برخی وجود آن را انکار کرده‌اند و بعضی همچون ارسطو، به وجود آن معترف شده و آن را بعنوان علتی بالعرض پذیرفته‌اند. ارسطو در آثار مختلف خویش به بحث بخت اشاره نموده و ویژگیهایی را برای آن برشمرده است. به اعتقاد او بخت در مورد موجوداتی صدق میکند که دارای افعال ارادیند و امور حاصل از بخت، موضوع قصد و تعقل بشمار میروند. از نظر ارسطو، بخت، علت بالعرض است برای واقعه‌یی که از روی انتخاب مبتنی بر تفکر و برای مقصودی خاص رخ میدهد بهمین دلیل شامل اموری است که برای مقصودی سودمند هستند اما در عین حال، غایتی ندارند، زیرا غایت به اموری اختصاص دارد که بسبب طبیعت پدید می‌آیند، یا نتیجهٔ فکر هستند. افزون بر این، ارسطو معتقد است برای بخت یا موجود بالعرض، علمی وجود ندارد، زیرا موضوع هر علم، چیزی است که یا همیشه هست یا بیشتر اوقات وجود دارد. او همچنین بخت را امری ناپایدار و ضدقاعده دانسته که علل آن نامعینند (ارسطو، ۱۳۸۵ ب: ۱۹۷-۲۵؛ ۱۹۷ الف ۱۰-۸؛ ۱۹۷ الف ۲۵-۳۳؛ ۱۹۷ الف ۴۱-۳۶؛ همو، ۱۳۸۵ ج: ۱۰۶۵ الف ۳۴-۲۸). بعلاوه، بخت در دیدگاه ارسطو با موضوعاتی مختلف همچون تخرنه، فرونسیس<sup>(۱)</sup> و سعادت نیز مرتبط است.

نوشتار حاضر میکوشد به تحلیل نسبت میان بخت با تخرنه در اندیشهٔ ارسطو پردازد و آراء وی را با اندیشهٔ پلوتارک<sup>۲</sup> مقایسه نماید. در دیدگاه ارسطو، تخرنه<sup>۳</sup> یکی از فضایل عقلانی است که نوعی پوئسیس یا ساختن<sup>۴</sup> است و توسط مترجمان و شارحان ارسطویی در معانی‌یی مختلف همچون فن<sup>۵</sup>، هنر<sup>۶</sup>، مهارت<sup>۷</sup>، مهارت فنی<sup>۸</sup> و حرفه<sup>۹</sup> بکار رفته است. راجر کریسپ در

۱۸

1. τύχη; tuche; luck or fortune
2. Plutarch
3. τέχνη; techne; technique
4. poiēsis; making
5. technique
6. art
7. skill
8. technical skill
9. craft



سال ۱۳، شماره ۳  
زمستان ۱۴۰۱

کتاب ششم اخلاق نیکوماخوسی، تخته را به skill و دیوید راس آن را به art ترجمه کرده است (Aristotle, 2004: 1139b 21; Idem, 2009: 1139b 23). همچنین، کریستوف در فضایل رواقی آن را به technique، تسیتر در خوانش اخلاق ارسطو به art دوتیتر در مقدمه‌یی بر اخلاق فضیلت به skill، پیتر بودن در فضیلت اخلاق و ارسطو به technical skill و آنتونی کنی در فلسفه باستان به craft ترجمه کرده‌اند<sup>(۱)</sup> (Devettere, 2002: p. 68; Kenny, 2004: p. 42; Tessitore, 1996: p. 43; Jedan, 2009: p. 66; Bowden, 2005: p. 4). پلوتارک نیز در دو اثر خویش، یعنی تألیفات اخلاقی<sup>۱</sup> و حیات مردان نامی<sup>۲</sup> به بحث دربارهٔ بخت پرداخته است.

برای تبیین بهتر نسبت میان تخته با بخت در دیدگاه دو متفکر، نخست لازم است به مفهوم تخته اشاره شود. علاوه بر این، تبیین نسبت میان تخته و آثیا یا کشف و گشودگی<sup>۳</sup> نیز در اینباره مهم و بلکه اساسی است.

### تبیین ماهیت تخته یا توانایی عملی

ارسطو در کتاب ششم اخلاق نیکوماخوسی، نفس را به دو جزء واجد خرد<sup>۴</sup> و عاری از خرد<sup>۵</sup> تقسیم کرده است که جزء خردمند خود به دو قسم جزء علمی<sup>۶</sup> و جزء حسابگر<sup>۷</sup> تقسیم میشود. قسم اول به موجوداتی نظر دارد که علل وجودی آنها تغییرناپذیرند و قسم دوم ناظر به موجوداتی است که تغییرپذیرند (ارسطو، ۱۳۸۵ الف: ۱۱۳۹ الف ۱۱-۳). ارسطو امور تغییرناپذیر را شامل ایستمه یا معرفت علمی<sup>۸</sup>، سوفیا یا حکمت نظری<sup>۹</sup> و نوس یا عقل شهودی<sup>۱۰</sup> میداند. وی بر این باور است که امور تغییرپذیر مشتمل است بر فرونسیس یا حکمت عملی<sup>۱۱</sup> و تخته یا توانایی عملی<sup>۱۲</sup>. بتعبیر دیگر، امور تغییرپذیر دوگونه‌اند: سنخ

1. *Moralia*
2. *Lives*
3. *Ἀληθεία*; aletheia; truth; disclosedness
4. rational
5. irrational
6. scientific part
7. calculative part
8. *ἐπιστήμη*; episteme; scientific knowledge
9. *σοφία*; sophia; theoretical wisdom
10. *νοῦς*; nous; intuitive intellect
11. *φρόνησις*; Phronesis; practical wisdom
12. *τέχνη*; Techne; technique



پراکسیس یا عمل کردن<sup>۱</sup> و پوئیسس یا ساختن<sup>۲</sup>. از نظر ارسطو ساختن و عمل کردن دو فعالیت مستقلند، در نتیجه حالت تفکری که متوجه «عمل کردن» است نیز غیر از حالت تفکری است که متوجه «ساختن» است و هیچکدام از اینها شامل دیگری نمیشوند؛ زیرا عمل کردن، معادل ساختن نیست و ساختن نیز معادل عمل کردن نیست. معماری نوعی توانایی عملی است که ماهیت آن، توانایی ساختن با قاعده و همراه با تفکر است.

از نظر ارسطو تخته یا توانایی عملی وجود ندارد که حالت توانایی ساختن همراه با قاعده و تفکر نباشد. در واقع ارسطو توانایی عملی را با حالت متوجه به ساختن همراه با قاعده و تفکر درست، یکی میدانند. او همچنین معتقد است تمام امور مربوط به تخته با وجود آمدن سروکار دارند و بکار بردن تخته به این معناست که چیزی که قابلیت این را دارد که بوجود بیاید یا بوجود نیاید و مبدأ و علت بوجود آمدنش در سازنده است - نه در آنچه ساخته میشود.، چگونه ممکن است بوجود آید. تخته یا توانایی، همانند هنر با چیزهایی که به ضرورت یا بر حسب طبیعت وجود دارند یا بوجود می‌آیند، سروکاری ندارد. این چیزها مبدأ پیدایش خود را در خودشان دارند (همان: ۱۱۴۰الف).

ارسطو در تبیین ماهیت تخته، میان «پوئیسس» یا ساختن و «پراکسیس» یا عمل کردن تمایز قائل شده است. او معتقد است تخته با استعداد ایجاد و ساختن از روی قاعده سروکار دارد و متعلق آن، ساختن فعلی همراه با قاعده است. در واقع ارسطو بر این باور است که تخته با ایجاد و ساختن - نه عمل کردن - سروکار دارد و این در حالی است که در «فرونسیس» ما با عمل سروکار داریم و با استعداد انجام عملی که همراه با قاعده باشد؛ بنابراین متعلق فرونسیس، انجام عملی همراه با قاعده است. از نظر ارسطو، متعلق تخته امور تغییرپذیرند؛ اموری که میتوانند چیز دیگری غیر از آنچه هستند باشند، یا اشیائی که ساخته میشوند. ارسطو همچنین بیان میکند که تخته پیوسته مربوط به ضرورت است و صاحب تخته نیز درصدد یافتن راهی است که شیء مطلوب خود را در میان اشیائی که در خود بود و نبود دارند، ایجاد کند؛ بنابراین مبدأ وجود در تخته، هنرمند است نه مصنوعی که هنرمند ساخته است (Aristotle, 2004: 1140a 1-23).

چنانکه اشاره شد، فرونسیس نیز با امور تغییرپذیر سروکار دارد؛ اما از جهاتی با تخته متفاوت است. (۱) فرونسیس با عمل انسان سروکار دارد و اعمال انسانی از نوع ایجاد و ساختن

۲۰

1.  $\pi\rho\alpha\kappa\sigma\iota\varsigma$ ; praxis; action  
2.  $\pi\omicron\iota\eta\sigma\iota\varsigma$ ; poiēsis; making

نیستند، حال آنکه تخته از نوع ایجاد و ساختن است. فرونسیس معرفتی راهنما بسوی پراکسیس، و تخته معرفتی راهنما بسوی پوئسیس است. ۲) غایت فرونسیس و غایت عمل در خود آن قرار دارد، حال آنکه غایت تخته خارج از آن است. ۳) معرفت در فرونسیس، هدایتگر و محاسبه‌گر است و در قلمرو امور خیر و شر انسان را توانمند میسازد، درحالیکه معرفت در تخته چنین نیست. ۴) در حوزه تخته، شخصی که با شناخت و از روی عمد کاری نادرست انجام میدهد، بر شخصی که بدون شناخت و عمد کاری نادرست انجام میدهد، ترجیح دارد، حال آنکه در حوزه فرونسیس، عکس آن جاری است (Ibid: 1140b 3-30). ۵) انجام عمل در فرونسیس منوط به سنجش شرایط و موقعیتهای برای رسیدن به غایت ارزشمند و فضیلت‌مدار است، این در حالی است که ساختن در تخته، صرفاً برای رسیدن به غایت و کمال آن شیء است، بدون آنکه فضیلت به معنای موجود در عمل «فروتیک»، برای آن در نظر گرفته شود (Halverson, 2002: pp. 35-36).

### تبیین نسبت میان بخت و تخته

درباره بررسی سابقه بحث از نسبت میان تخته و بخت میتوان به دیدگاه آیسخولوس<sup>۱</sup> در نمایشنامه پرومتئوس در بند<sup>۲</sup> اشاره کرد که تخته را بعنوان حوزه نفوذ و قدرت انسان معرفی کرده و معتقد است تخته در مقابل بخت قرار دارد (Angier, 2010: p. 4). در نوشته‌های اولیه بقراط<sup>۳</sup> نیز به شیوه‌ی اشاره شده که در آن برخی کارکردهای بخت، تسلط بر پزشکی را تهدید میکند (Ibid: p. 7). در دیدگاه سقراط در اینباره با یک تناقض مواجه میشویم. از یکسو، او به تقابل تخته و بخت اشاره دارد؛ بگونه‌ی که بصراحت ارتباط میان تخته و مهار آن را تأیید میکند. بعنوان نمونه، بعقیده وی بموجب تخته است که فردی اطلاعات مربوط به اعداد را تحت کنترل خود دارد. همچنین زمانی که پولوس<sup>۴</sup> به او میگوید: تجربه تخته را بوجود می آورد و بیتجربگی آدمی را دستخوش بخت و اتفاق میسازد، سقراط مخالفتی از خود نشان نمیدهد. از سوی دیگر، در رساله قوانین شاهدیم که سقراط به رابطه تخته با الهام مستقیم الهی اشاره میکند (Ibid: p. 16) و میگوید: «کسی که در یکی از فنها استاد است باید از خدا بخواهد تا همه عوامل و اوضاع و احوالی را که در صورت فراهم آمدن آنها تنها به تخته یا فن

۲۱

1. Aeschylus
2. *Prometheus Bound*
3. Hippocratic
4. Polus



او احتیاج میماند، در اختیار او بگذارد» (افلاطون، ۱۳۶۶: ۴/۷۰۹).

ارسطو در کتاب ششم اخلاق نیکوماخوسی درباره نسبت میان تخته و بخت میگوید:

چون ساختن غیر از عمل کردن است، پس هنر به ساختن تعلق دارد نه به عمل. به یک معنی، بخت و هنر با موضوعات واحد سروکار دارند؛ چنانکه آگائون میگوید: هنر، بخت و اتفاق را دوست دارد و بخت و اتفاق، هنر را. تخته یا توانایی عملی، حالت متوجه به ساختن است که تفکر درست رهبریش میکند و ضد هنر حالت متوجه به ساختن است که تفکر غلط راهنماییش میکند و موضوع هر دو چیزهای تغییرپذیرند (ارسطو، ۱۳۸۵ الف: ۱۱۴۰ الف؛ Aristotle, 2004: 1140a).

در اینجا ارسطو ادعا میکند که تخته و بخت در یک معنا با موضوعات واحد سروکار دارند. اما مراد او از موضوعات واحد چیست؟ آیا میتوان تخته را ناشی از بخت دانست؟ برخی همچون شینگ، موضوع واحد تخته و بخت را به مرتبط نبودن این دو (تخته و بخت) با ضرورت دانسته و معتقدند هم تخته و هم توخه، با امور ضروری سروکار ندارند (Sheng, 2016: p. 94). البته باید به این نکته توجه کرد که خود ارسطو نیز به این موضوع اشاره کرده و در قسمت پایانی متن، تصریح میکند که موضوع تخته و بخت، چیزهای تغییرپذیرند؛ پس هر دو در یک حوزه قرار دارند. در واقع ضرورت داشتن یک شیء به این بستگی دارد که آن شیء ثابت باشد یا متغیر. هدف تخته متغیر است، بهمین دلیل با امور ضروری سروکار ندارد؛ پس در این حیث میان تخته و بخت شباهت وجود دارد. اما باید توجه داشت که تخته هدفمحور است، حال آنکه بخت هدفمحور نیست. بنابراین تخته و توخه از این حیث، با هم در تضادند (Ibid).

البته تفاوت تخته و بخت تنها به هدفمحور بودن تخته مربوط نمیشود بلکه از جهات دیگری نیز تفاوت میان این دو واضح و روشن است؛ از جمله اینکه در مورد تخته، ارسطو معتقد است صاحب تخته علت را میشناسد، درحالیکه در فیزیک یا سماع طبیعی بیان میکند که علل بخت نامعینند (ارسطو، ۱۳۸۵ ج: ۹۸۱ الف؛ همو، ۱۳۸۵ ب: ۱۹۷ الف ۲۳-۲۵). همچنین ارسطو بخت را امری ضدقاعده معرفی میکند و معتقد است قاعده در مورد چیزی صادق است که همیشه یا اکثر اوقات، صحیح باشد (همو، ۱۳۸۵ ب: ۱۹۷ الف ۲۳-۲۵). این در حالی است که در اخلاق نیکوماخوسی اظهار میکند که هیچ تخته یا توانایی عملی وجود ندارد که حالت توانایی ساختن همراه با قاعده و تفکر نباشد (همو، ۱۳۸۵ الف: ۱۱۴۰ الف). همچنین در متافیزیک میگوید: برای موجود بالعرض، علمی وجود

ندارد (همو، ۱۳۸۵ ج: ۱۰۶۴ ب ۳۷-۲۶)، حال آنکه در همین کتاب مینویسد:

ما صاحبان تخته را نه از آن جهت حکیمتر می‌شماریم که قدرت عمل دارند، بلکه از این جهت که دارای شناخت نظری هستند و علل را می‌شناسند و بطور کلی فرق دانا و نادان اینست که دانا میتواند تعلیم دهد و از اینروست که ما بر این عقیده‌ایم که تخته بیشتر از تجربه، علم حقیقی است؛ زیرا صاحبان تخته میتوانند آموزش بدهند و ارباب تجربه نمیتوانند (همو، ۱۳۸۵ ج: ۹۸۱ ب).

در کتاب خطابه نیز ارسطو بخت را سبب برخی از خیرهایی معرفی میکند که از طریق تخته و هنر قابل دستیابی هستند و همچنین سبب بیشتر خیرهایی که بدون تخته بدست می‌آیند؛ همچون اموری که سبب آنها، طبیعت است. او بر این باور است که بخت سبب چیزهای غیرمنتظره نیز هست؛ همانند زمانی که برادران یک فرد همگی زشت، اما او زیباست (همو، ۱۳۹۲: ۱۳۶۲ الف: Aristotle, 1926: 1362a). خود ارسطو اظهار میکند:

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چگونه است که برخی چیزها هم از طریق تخته پدید می‌آیند و هم بسبب اتفاق و بخودی خود - مانند سلامت - و برخی دیگر چنین نیستند؛ مانند خانه. علت آنست که ماده‌یی که در تولید موالیید صنعت بر تکنون حاکم است و جزئی از مولد در آن حاضر است، در برخی از موارد بگونه‌یی است که خود، خود را میتواند بحرکت درآورد، ولی برخی دیگر از ماده‌ها چنین نیستند (همو، ۱۳۸۵ ج: ۱۰۳۴ الف ۱۰-۱).

همچنین در کتاب متافیزیک میگوید: اشیاء یا بسبب طبیعت بوجود می‌آیند، یا بسبب تخته، یا بسبب بخت و یا بسبب اتفاق. طبیعت مبدأ حرکتی است که در خود شیء جای دارد و تخته مبدأ حرکتی است که در شیئی دیگر غیر از شیء متحرک، است و علل دیگر، عدم این دو مبدأ هستند (همو، ۱۳۸۵ ج: ۱۰۷۰ الف ۱۰-۶). یا در جای دیگری از همین کتاب میگوید:

هر چه میشود بسبب چیزی میشود و از چیزی میشود و چیزی میشود... کون طبیعی، کون چیزهایی است که بسبب طبیعت میشوند... موالیید طبیعی بدین‌سان تولید میشوند و تولیدهای دیگر، ساختن نامیده میشوند. هر ساختنی یا از صنعت ناشی میشود، یا از قوه و یا از فکر. بعضی چیزها هم بسبب اتفاق و بخت پدید می‌آیند (همان: ۱۰۳۲ الف).

در واقع ارسطو در متافیزیک بین تخته و تجربه و بخت و بین‌تجربگی پیوند برقرار میکند و تخته و بخت را مقابل یکدیگر قرار میدهد. او معتقد است همه حیوانات، بجز انسان، با اتکا بر



نمودها و حافظه زندگی میکنند و از تجربه به‌هم‌پیوسته بهره‌ی اندک دارند، درحالی‌که انسان برای زندگی از تخته (توانایی عملی) و استدلال و تعقل سود میبرد. در انسانها حافظه سبب پیدایش تجربه است، زیرا خاطرات مختلف و متعدد در مورد چیزی واحد، در نهایت منجر به ایجاد استعداد برای تجربه‌ی واحد میشوند. بنظر وی میان تجربه و تخته و علم، شباهت وجود دارد و انسانها علم و تخته را از طریق تجربه بدست می‌آورند و همچنانکه پولوس میگوید: تجربه، تخته را بوجود می‌آورد و بیتجربگی آدمی را دستخوش بخت و اتفاق میسازد. تخته زمانی ایجاد میشود که از تصورات متعددی که از طریق تجربه کسب میشوند، حکمی کلی درباره‌ی نوعی از اشیاء پدید می‌آید. برای مثال، وقتی فردی مبتلا به فلان نوع بیماری بود، این دارو سبب بهبودی او شد، و همینطور سبب بهبودی فرد و افرادی دیگر، این حکم حاصل تجربه است؛ اما اینکه فلان دارو برای همه‌ی بیمارانی که شرایطی یکسان داشتند و به فلان بیماری مبتلا شده بودند، مفید و سودمند است، حکمی است که موضوع تخته است. به اعتقاد ارسطو برای عمل، تجربه در هیچ زمینه‌ی کمتر از تخته نیست و حتی صاحبان تجربه در عمل موفقتر از کسانی هستند که شناخت نظری دارند ولی فاقد تجربه‌اند؛ زیرا تجربه، شناخت افراد و مصادیق است و تخته، شناخت کلیات. از سوی دیگر، عمل و ساختن همیشه با افراد و مصادیق ارتباط دارد (همان: ۹۸۰ب و ۹۸۱الف).

شینگ در اینباره نیز معتقد است ارسطو در بیان تفاوت تجربه و تخته، به مفهوم بخت اشاره کرده و میگوید: تجربه هنر را تولید میکند و بیتجربگی بخت را (Sheng, 2016: p. 93). بنابراین تخته و بخت از یکسو، در تضاد هستند و از سوی دیگر، جدایی‌ناپذیرند. این تناقضی آشکار در گفتار ارسطوست که شینگ با مطرح کردن موضوع ضرورت، سعی دارد آن را برطرف کند؛ به این صورت که معتقد است موضوع واحد تخته و توخه اینست که هیچکدام مربوط به امور ضروری و ضرورت نمیشوند. اما آیا مراد ارسطو واقعاً چنین بوده است؟ اگر چنین بود، میتوانست به فرونیسیس نیز اشاره نماید، زیرا فرونیسیس هم درباره‌ی امور تغییرپذیر است و با ضرورت کاری ندارد؛ چنانکه ارسطو گفته است امور سرمدی و تغییرناپذیر - اموری که خواه بحکم ضرورت و خواه بعلتی دیگر، همیشه به یک نحو حرکت میکنند - نمیتوانند موضوع سنجش فرونتیک قرار گیرند (Aristotle, 2004: 1112a 23-50).

بنابراین تناقضی آشکار در گفتار ارسطو در مورد نسبت میان تخته و بخت وجود دارد؛ از یکسو، او در کتاب خطابه بخت را سبب تعدادی معدود از خیرهایی میداند که میتوانند از طریق تخته بوجود آیند و از سوی دیگر، در کتاب متافیزیک بخت و تخته را در مقابل یکدیگر قرار



میدهد. اما آیا میتوان تخنه<sup>۱</sup> ارسطویی را ناشی از بخت دانست؟ تخنه گرایشی است که سازنده آن از راه تفکر و استدلال، چیزی را تولید میکند. تخنه مربوط به بوجود آمدن چیزهایی است که میتوانند وجود داشته باشند یا نداشته باشند، و اصل (آرخه) این چیزها در کسی است که آنها را میسازد، نه در آنچه ساخته میشود؛ درحالیکه اصل چیزهایی که بطور ضروری یا طبیعی وجود دارند، در خود چیزهاست (ارسطو، ۱۳۸۵ الف: ۱۰۹۴ الف ۱۵-۱ و ۱۱۴۰ الف؛ Parry, 2020). ارسطو بر این باور است که چیزهایی بسبب صنعت تولید میشوند که صورتشان در نفس صانع است (همو، ۱۳۸۵ ج: ۱۰۳۲ ب). این امر بیانگر اینست که تخنه نمیتواند ناشی از بخت باشد. علاوه بر این، همانطور که اشاره شد، تخنه برخلاف بخت، هدفمحور است؛ صاحب تخنه علت را میشناسد؛ علت در تخنه معین و مشخص است. تخنه امری همراه با تفکر و قاعده است و موضوع علم قرار میگیرد، بهمین دلیل تخنه نمیتواند ناشی از بخت باشد. چنانکه پندر<sup>۱</sup> تذکر داده، کار تخنه حذف یا ریشه کن کردن توخه یا بخت است. مارتا نوسام<sup>۲</sup> نیز به این نکته اشاره کرده و میگوید: ما به عقل منطقی، برنامه ریزی و آینده نگری تکیه میکنیم تا ما را از وابستگی کور به آنچه اتفاق می افتد، دور کند (Pender, 2011: p. 90).

افزون بر آنچه گذشت، برای اینکه نشان دهیم تخنه نمیتواند ناشی از بخت باشد باید به نسبت میان تخنه با آلتیا یا کشف و گشودگی نیز توجه نماییم.

### نسبت میان تخنه و آلتیا در دیدگاه ارسطو

ارسطو صراحتاً در کتاب ششم اخلاق نیکوماخوسی بیان میکند که عمل هر دو جزء عقلی نفس - یعنی جزء علمی (اپیستمه، سوفیا و نوس) و جزء حسابگر (فرونسیس و تخنه) - شناخت آلتیا یا کشف و گشودگی است و فضیلت هر یک از آنها، حالتی است که هر کدام از آنها بواسطه آن حالت میتواند حقیقت آلتیا (کشف و گشودگی) را بشناسد (ارسطو، ۱۳۸۵ الف: ۱۱۳۹ ب). بهمین دلیل تخنه از جمله فضایل عقلانی است که سبب انکشاف حقیقت میشود؛ یا بتعبیر و تفسیر هایدگری از ارسطو، تخنه کشف و گشودگی دازاین است. آیا میتوان کشف و گشودگی دازاین را ناشی از بخت دانست؟

هایدگر در تفسیر اخلاق نیکوماخوسی به پنج نحوه کشف و گشودگی دازاین - یعنی اپیستمه، تخنه، سوفیا، نوس و فرونسیس - اشاره میکند. او «اپیستمه» و «سوفیا» را از

1. pender  
2. Martha Craven Nussbaum



سنخ نحوه معرفتی و «فرونسیس» و «تخنه» را از سنخ نحوه حسابگر نفس دازاین شمرده است. در واقع هایدگر پنج فضیلت عقلانی ارسطو را بعنوان نحوه‌های کشف و گشودگی دازاین معرفی میکند؛ امری که خود ارسطو نیز به آن اذعان کرده و معتقد است هدف جزء علمی و جزء حسابگر نفس، شناخت آلیاست.

همچنین، هایدگر در تفسیر تخنه میگوید: در تخنه، کشف و گشودگی شامل «پوئیسس» است. از نظر او تخنه تأمل نظری درباره موجودات نیست، بلکه بیان نحوه‌یی از موجودات است که با تولید و ساخته شدن مرتبطند. تخنه راهنمایی بسوی اشیائی است که در حال حاضر نیستند و باید تولید شوند. بدین معنا، تخنه آمادگی «بمنظور»<sup>۱</sup> و «برای چه»<sup>۲</sup> در تولید اشیاء است؛ بنابراین برای چیزی و برای کسی است. برای نمونه، کفش برای پوشیدن ساخته میشود و متعلق به کسی است. پس فعل در پوئیسس بمعنای ساختن برای استفاده دیگری است (صمدیه و ملایوسفی، ۱۴۰۰: ۱۷۵؛ Heidegger, 1992: pp. 27-28).

مسئله دیگر در بحث تخنه، مربوط به آرچه موجودات است. تخنه برخلاف ایپستمه، میتواند آرچه و اصول اولیه موجوداتی را که با آنها سروکار دارد، تعیین کند. در تخنه، آرچه در خود تولیدکننده است، چراکه تولید چیزی مستلزم سنجش است و پیش از تولید باید بررسی و ارزیابی شود. در واقع در حوزه تولید اشیاء، امری که باید مورد توجه قرار گیرد، سنجش است، زیرا تولید چیزی مستلزم سنجش است؛ بدین معنا که قبل از تولید باید ارزیابی شود. در تخنه، خود سازنده و تولیدکننده در ابتدای امر حاضر است، زیرا خود وی باید آن اثر را ایجاد کند. بنابراین طرح اولیه اثر در تخنه از پیش، توسط تولیدکننده تعیین میشود و آرچه موجودات نیز در خود تولیدکننده است. بهمین دلیل در تخنه، آرچه وجود دارد؛ اما آرچه بمعنای خاص آن، در تخنه غیرقابل دسترس است، در نتیجه تخنه انکشاف و گشودگی اصیل نیست، زیرا اشاره به غایتی خارج از خود دارد. در واقع هایدگر تخنه را بعنوان نحوه وجود دازاین دانسته است، اما نه نحوه وجود اصیل بلکه نحوه وجود غیراصیل و اگزستانسیل دازاین (صمدیه و ملایوسفی، ۱۴۰۰: ۱۷۶-۱۷۵؛ Heidegger, 1992: 28-29؛ Altman, 2009: 41,49).

رابرت داستال معتقد است هایدگر در تفسیر هستی‌شناختی از آلیا بر این باور است که آلیا در خود اشیاء قرار دارد، نه در نگاه ما نسبت به اشیاء؛ به این معنا که آلیا ویژگی وجود داشتن است و وجود نیز بعنوان ظهور شناخته میشود (Dostal, 1985: p. 81).

1. in order to  
2. for which

واقع تخنه نوعی فرآوری عینی و انکشاف آلیاست. این انکشاف خود نتیجه آگاهی و دانش هنرمند نسبت به ماحصل کار خویش است.

### نسبت میان تخنه و بخت در اندیشه پلوتارک

بررسی آثار پلوتارک نشان میدهد که وی نیز همچون ارسطو، به وجود توخه یا بخت قائل است. او در جلد اول کتاب حیات مردان نامی - در بخش زندگانی تیمولئون<sup>۱</sup>، آنجا که از پیدا کردن فرماندهی برای هدایت قوای نظامی سخن بمیان آمده - به بخت اشاره کرده و میگوید:

ناگاه مردی از طبقات پست برپا خاست و نام تیمولئون، پسر تیمودم<sup>۲</sup> را برد و اظهار داشت که وی در دیوان شهر سمتی ندارد و درصدد هم نیست تا دارا باشد. در اینجا باید معترف بود که اراده یکی از خدایان از این شخص کوچک و گمنام، حمایت کرد تا بیدرنگ به این سمت منصوب شود و الهه بخت در انتخابش یاری و مساعدت نمود و از آن پس نیز پیوسته از مساعدت بخت برخوردار بود و بکمک و مساعدت الهه بخت بود که فضایل وی بلند آوازه شد (Plutarch, 1918: p. 267؛ پلوتارک، ۱۳۴۳: ۱/۱۷۶).

وی همچنین در مورد حکومت دیون<sup>۳</sup> میگوید: این شخص از حیث طبیعت و بر حسب طینت ذاتی، از هرگونه سنجیه انسانی عاری بود و این بعلت بدبختیهای بود که دیده بود (Plutarch, 1918: p. 265؛ پلوتارک، ۱۳۴۳: ۱/۱۶۶-۱۶۵).

در واقع پلوتارک همچون ارسطو بخت را بعنوان یک علت میپذیرد و معتقد است بخت علتی تصادفی است. به اعتقاد او، برخی از علل، فی نفسه و بخودی خود علت هستند و برخی دیگر، بصورت تصادفی. او بعنوان نمونه از حالت نخست، علیت فی نفسه هنر سنگ تراش، نجار یا کشتی کار برای خانه یا کشتی را مثال میزند و برای بخت و علت تصادفی، یافتن گنج در حین حفر چاله برای کاشتن درخت را. او همچنین میگوید: علت فی نفسه، باید معین و یکی باشد، اما علل تصادفی، هرگز یکی و یکسان نیستند بلکه نامحدود و نامشخصند.

پلوتارک همچون ارسطو، میان بخت و اتفاق نیز تفاوت قائل شده و اتفاق را اعم از بخت میدانند. او معتقد است بخت تنها به موجوداتی اختصاص دارد که دارای افعال ارادی

۲۷

1. Timoleon
2. Timodemus
3. Dion



هستند، درحالیکه اتفاق هم شامل موجودات جاندار میشود و هم موجودات بیجان را در بر میگیرد. همچنین بخت را یکی از اموری میدانند که در سرنوشت انسان دخیل است (Plutarch, 1874: 7-8).

پلوتارک مقاله در باب «بخت و شانس»<sup>۱</sup> را که در تألیفات اخلاقی او چاپ شده است، با این جمله آغاز میکند: «راه و روش انسان بخت است، نه خردمندی»<sup>۲</sup> (Idem, 1928: 1). در واقع پلوتارک در این رساله میپرسد: آیا میتوان راه و روش انسان را بخت و شانس دانست و نه عدالت، برابری، خویشتنداری و رعایت ادب؟ آیا این نتیجه بخت است که آریستیدس<sup>۳</sup> در فقر خود پایداری کرد، درحالیکه میتوانست به ثروت فراوان دست یابد؟ و اینکه اسکپیو<sup>۴</sup> که کارتاژ<sup>۵</sup> را تصرف کرده بود، غنایم را نگرفت و ندید؟ اگر این چیزها و امثال آنها نتیجه بخت باشد، چه چیزی مانع اینست که بگوییم گربه‌ها و بزها و میمونها بخاطر بخت به حرص و شهوت و حيله‌های شیطانی سپرده شده‌اند؟ (Ibid). پلوتارک اذعان میکند که اگر خویشتنداری، عدالت و شجاعت وجود دارند، چگونه ممکن است که عقل وجود نداشته باشد؟ وقتی تفکر وجود دارد، چگونه ممکن است که عقل وجود نداشته باشد؛ زیرا خویشتنداری نوعی تفکر است و عدالت نیز مستلزم بکارگیری تفکر است. اگر کار تفکر را به بخت نسبت دهیم، پس باید عدالت و خویشتنداری و حتی رفتارهای ناپسند مثل دزدی و... را نیز به بخت نسبت دهیم، و همچنین تمام امور حاصل از تفکر را. در این صورت ما همچون گرد و غباری میمانیم که توسط بخت به اینسو و آنسو رانده میشویم.

پلوتارک معتقد است اگر عقل و تفکر وجود نداشته باشد، نمیتوان در مورد اموری که باید انجام شود برنامه‌ریزی عاقلانه داشت؛ همچنین ملاحظه و جستجو برای اموری که به نفع ما هستند، بی‌معنا خواهد بود. در واقع پلوتارک معتقد است اگر همه امور توسط بخت تعیین میشود، پس چیزی برای آموختن و فهم انسان وجود نخواهد داشت و مشورت و... بی‌معنا خواهد بود (Ibid: 2). او به این سخن افلاطون در رساله پروتاگوراس اشاره دارد که میگوید آدمی برهنه و بی‌سلاح در طبیعت رها شده بود؛ او با موهبت عقل همه اینها را جبران کرد.

1. De fortuna  
2. Man's ways are chance and not sagacity  
3. Aristeides  
4. Scipio  
5. Carthage

پرومتئوس<sup>۱</sup> هنرهای هفایستوس<sup>۲</sup> و آتنه<sup>۳</sup>، یعنی دانش و فنون درباره ساختن وسایل را دزدید و به نوع بشر بخشید، و چون بدون آتش از آن فنون نتیجه‌ی بدست نمی‌آمد، آتش را نیز به آنها افزود. بهمین دلیل آدمی از دانشی که برای فراهم ساختن وسایل زندگی لازم بود، برخوردار گردید (Plutarch, 1928: 3؛ افلاطون، ۱۳۶۶: ۱ / ۳۲۱).

پلوتارک به سخن آناکساگوراس<sup>۴</sup> نیز اشاره میکند که میگوید: ما از تجربه، حافظه، خرد و مهارت استفاده کرده و بواسطه آنها بر طبیعت غلبه میکنیم. بنابراین، تصرف ما در موجودات و... حاصل بخت نیست بلکه کاملاً مربوط به عقل و خرد ماست (Plutarch, 1928: 3). این سخنان پلوتارک بیانگر اینست که وی تخنه را حاصل خرد و تجربه و مهارت انسان میدانند که با وجود آن، بخت معنای خود را از دست میدهد.

پلوتارک در توضیح راهها و روشهای انسان، به فعالیت نجاری، مسگری، سازندگان و مجسمه‌سازها نیز اشاره کرده و میگوید: چنین نیست که در اینگونه امور، افراد بصورت تصادفی و بر حسب بخت، به نتیجه موفقیت‌آمیز رسیده باشند. شاید گاهی بخت بتواند به موفقیت کمک کند اما نمیتوان چنین اموری را حاصل بخت دانست (Ibid: 4). وی معتقد است هنرها، کارگر یا آتنا<sup>۵</sup> دارند و بخت همکار آنها نیست. او به نقاشی اشاره کرده و میگوید بدون خرد نمیتوان نقاشی کشید؛ تنها نقاشی حاصل از بخت شاید پرتاب قلم به روی بوم باشد که بر اثر عصبانیت فرد از عدم توانایی برای کشیدن نقاشی اتفاق می‌افتد! پلوتارک معتقد است هنرها جزئی از هوش و خرد آدمی یا بتعبیر دقیقتر، شاخه‌هایی از هوش هستند که تکه‌های جداشده‌ی از آن در میان ضرورت‌های عام زندگی پراکنده شده‌اند (Ibid). او بر این باور است که در بکارگیری تارهای آلت موسیقی، احتیاط و سنجشی خاص وجود دارد و همین باعث میشود به آن موسیقی اطلاق گردد؛ درمورد آشپزی نیز چنین است. اینها اموری هستند که نیازمند نظارت و توجهند و بهمین دلیل نمیتوانند تصادفی باشند. چطور امکان دارد خاک رس بدون انجام فعالیت انسان و بصورت اتفاقی، تبدیل به آجر شود؟! یا پشم و چرم با دعا و بدون فعالیت انسان، به لباس و کفش تبدیل شود؟! (Ibid: 5). هوش و خرد، طلا یا نقره، شهرت یا ثروت، سلامت یا قدرت، یا زیبایی نیست، بلکه چیزی است که میتواند

1. Prometheus
2. Hephaestus
3. Athena
4. Anaxagoras
5. Athena



از همه اینها بخوبی استفاده کند؛ چیزی که هر کدام از اینها بوسیله آن خوشایند، قابل توجه، و سودمند میشوند و بدون آن، بیفایده، بیثمر و مضر میگردند.

پلوتارک در نهایت به سخنی از دموستنس<sup>۱</sup> اشاره میکند که میگوید: همانطور که موفقیت ناخواسته (که فرد لیاقت و شایستگی آن را ندارد) سبب تصور نادرست افراد نادان میشود، بخت خوب بدون استحقاق نیز باعث بداندیشی میگردد (Ibid: 6).

بنابراین پلوتارک برخلاف ارسطو، وجود بخت را در تخته و آثار هنری نفی میکند و چنین اموری را نتیجه هوش و خرد آدمی میداند.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تحلیل و واکاوی آثار ارسطو نشان میدهد که وی در مورد رابطه تخته و بخت، دو دیدگاه متفاوت ارائه کرده است. او در اخلاق نیکوماخوسی، تخته و بخت را به یک معنا دارای موضوعی واحد دانسته و به ارتباط این دو اذعان دارد؛ یا در خطابه، بخت را سبب تعدادی محدود از خیرهایی میداند که از طریق تخته بدست می‌آیند. این سخنان ارسطو بیانگر اینست که تخته میتواند در مواردی ناشی از بخت باشد. اما در کتاب متافیزیک، ارسطو بخت و تخته را مقابل هم قرار داده و معتقد است تخته نمیتواند ناشی از بخت باشد.

او در متافیزیک میگوید تخته متضمن شناخت علت است و صاحبان تخته علت را میشناسند؛ این در حالی است که در فیزیک میگوید علت بخت، نامعین هستند. بعلاوه، از نظر ارسطو، تخته با ایجاد و ساختن همراه با قاعده همراه است و هیچ توانایی عملی‌بی وجود ندارد که با استعداد ایجاد و ساختن موافق با قاعده، همراه نباشد. این در حالی است که خود ارسطو در کتاب فیزیک، بخت را امری ضدقاعده معرفی میکند؛ زیرا معتقد است قاعده در مورد چیزی صادق است که همیشه یا بیشتر اوقات، صحیح باشد. همچنین از نظر ارسطو تخته غایتی را دنبال میکند؛ غایتی که خارج از عامل است. درحالیکه در اخلاق نیکوماخوسی بخت فاقد غایت دانسته شده، زیرا غایت مختص اموری است که نتیجه فکر هستند یا بسبب طبیعت بوجود می‌آیند، اما بخت در مورد اموری است که یکی از این دو، بنحو بالعرض پدید آید. همچنین ارسطو در کتاب متافیزیک اظهار میکند موجود بالعرض، علم ندارد، اما تخته همراه با علم و بصیرت و آگاهی است. علاوه بر این، تبیین رابطه آلتیا یا کشف و گشودگی با تخته نیز نشان میدهد که تخته نمیتواند ناشی از بخت باشد، چراکه تخته از جمله فضایل عقلانی‌بی است که سبب کشف و

۳۰

1. Demosthenes

انکشاف انسان میشود؛ کشف و انکشافی که نتیجه آگاهی و علم هنرمند آن نسبت به محصول کار خویش است. بر این اساس میتوان گفت آنچه در کتاب متافیزیک بیان شده، با مبانی اندیشه ارسطو سازگاری بیشتری دارد.

پلوتارک نیز همچون ارسطو بخت را بعنوان یک علت پذیرفته و وجود بخت را یکی از عواملی میداند، که در سرنوشت انسان دخیل است اما برخلاف ارسطو در بحث نسبت میان تخنه و بخت، تخنه را حذف یا ریشه کن کردن توخه دانسته است و این امر بدین معناست که تخنه نمیتواند ناشی از بخت باشد. در واقع پلوتارک معتقد است امکان ندارد تخنه و اثر هنری بدون بکارگیری خرد بوجود آید؛ مگر ممکن است که خاک رس بصورت اتفاقی و بخودی خود، با آب مخلوط شود و به مجسمه‌یی باارزش تبدیل گردد؟!

### پی‌نوشتها

۱. مترجمان و شارحان آثار ارسطو واژه phronesis (فرونسیس) را به معانی متعدد، همچون حکمت ارادی (will wisdom)، تدبیر و دوراندیشی (prudence)، قیاس عملی (practical syllogism)، استدلال عملی (practical reasoning)، عقل عملی (practical reason)، فهم مشترک عملی (practical common sense) و حکمت عملی (practical wisdom) بکار برده‌اند (ر.ک: صمدیه و ملایوسفی، ۱۳۹۶: ۹). با توجه به اینکه هیچکدام از ترجمه‌های انگلیسی و فارسی موجود بیانگر معنای واقعی فرونسیس نیستند، در این مقاله بیشتر از خود واژه فرونسیس استفاده شده است.
۲. ما در این مقاله تا حد امکان از خود واژه تخنه یا «توانایی عملی» بعنوان ترجمه آن، استفاده کرده‌ایم.

### منابع

- ارسطو (۱۳۸۵ الف) اخلاق نیکوماخوسی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ ب) سماع طبیعی (فیزیک)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵ ج) متافیزیک، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲) خطابه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: هرمس.
- افلاطون (۱۳۶۶) دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.
- پلوتارک (۱۳۴۳) حیات مردان نامی، ج ۱، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- صمدیه، مریم؛ ملایوسفی، مجید (۱۳۹۶) «ارسطو و فرونسیس (حکمت عملی)»، آینه معرفت، شماره ۵۳، ص ۲۴-۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰) «تفسیر هایدگر از فرونسیس در کتاب سوفیست افلاطون، با نگاهی به کتاب هستی و زمان»، دو فصلنامه تأملات فلسفی، دوره ۱۱، شماره ۲۶، ص ۱۹۱-۱۶۷.

۳۱



سال ۱۳، شماره ۳  
زمستان ۱۴۰۱  
صفحات ۳۲-۱۷

مریم صمدیه؛ تحلیل نسبت «توخه» یا بخت با «تخنه» در اندیشه ارسطو و مقایسه آن با دیدگاه پلوتارک

- Altman, M. E. (2009). *Praxis and Theoria: Heidegger's Violent Interpretation*. MA Thesis. University of South Florida.
- Angier, T. (2010). *Techne in Aristotle's ethics: Crafting the Moral life*. Bloomsbury Publishing.
- Aristotle (1926). *Aristotle: The Art of Rhetoric*. With an English trans. by J. H. Freese. Harvard University Press.
- \_\_\_\_\_, (2004). *Nicomachean Ethics*. trans. & ed. by R. Crisp. Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_, (2009). *Nicomachean Ethics*. trans. & ed. by D. Ross. Oxford University Press.
- Bowden, P. (2005). Virtue ethics, Aristotle and organisational behavior. Australian Association for Professional and Applied Ethics, 12th Annual Conference, 28–30 September 2005, Adelaide.
- Devettere, R. J. (2002). *Introduction to Virtue Ethics: Insights of the Ancient Greeks*. Georgetown University Press.
- Dostal, R. J. (1985). Beyond being: Heidegger's Plato. *Journal of the History of Philosophy*. vol. 23, no.1. pp. 71-98.
- Halverson, R. (2002). *Representing Phronesis: Supporting Instructional Leadership Practice in Schools*. Doctoral dissertation, Northwestern University.
- Heidegger, M. (1992). *Gesamtausgabe: Platon Sophistes*. Frankfurt: Vittorio Klostermann.
- Jedan, C. (2009). *Stoic Virtues: Chrysippus and the Religious Character of Stoic Ethics*. Continuum.
- Kenny, A. (2004). *Ancient Philosophy: A New History of Western Philosophy*. vol. I. Oxford: Clarendon Press.
- Parry, R. (2020). Episteme and techne. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/entries/episteme-techne>.
- Pender, Kelly (2011). *Techne, From Neoclassicism to Postmodernism: Understanding Writing as a Useful, teachable art*. Parlor Press LLC.
- Plutarch, (1918). *Plutarch lives: Dion and Brutus, Timoleon and Aemilius Paulus*. vol. 71. With an English trans. by B. Perrin. Harvard university press.
- \_\_\_\_\_, (1928). *Moralia (De Fortuna)*. With an English trans. by F. Cole Babbitt. Cambridge. Harvard University Press.
- \_\_\_\_\_, (1874). *Plutarch's Morals (De fato)*. Translated from the Greek by several hands. Corrected and revised by W. Goodwin and PH. D. Boston. Cambridge: Press Of John Wilson and Son.
- Tessitore, A. (1996). *Reading Aristotle's Ethics: Virtue, Rhetoric, and Political Philosophy*. SUNY Press.
- Sheng, W. (2016). On Political Freedom in Public Sphere in View of the Contrast Between Téchne and Túche - A Comparison Between Arendt and Heidegger. *Yearbook for Eastern and Western Philosophy*. no. 1, pp. 93-111.

